

تبعید و تبعیدی، پدیده هایی هنوز ناشناخته؟!
(بخش اول)

مدتی ست برخی محافل ادبی و روزنامه نگاران داخل کشور به فکر ادبیات مهاجرت افتاده اند. مصاحبه گران روزنامه های اعتماد و شرق پیگیر تر از دیگر همکاران شان به گفت و گو با نویسندگان، شاعران و منتقدان ادبی مهاجر، که بیشترین شان "مهاجرین داوطلب" هستند، نشستند. نشسته اند. در حاشیه ی تک و توکی از این گفت و گوها، شجاعانه!، به ادبیات تبعید هم اشاره شده است. انگیزه نوشتن این مقاله همین اشارت هاست.

پیشگفتار

تبعید و تبعیدی همزاد های عدم تحمل دگراندیشی، و مخالفت سیاسی، فرهنگی و عقیدتی اند. این پدیده هاهم سن و سال خدا و انسان اند! "کتاب های آسمانی"، تاریخ افسانه ای و تاریخ حقیقی ی زندگی انسان ها و ملت ها، از روم و یونان باستان گرفته تا جوامع ریز و درشت شرقی راوی انواع تبعید ها و تبعیدیان هستند، از تبعید یک فرد گرفته تا تبعید یک گروه و حتی یک ملت!

تبعید، این از قدیمی ترین پدیده ها، چندان پیچیده، سخت فهم و غیر قابل تعریف نیست، مشخص و روشن است. تبعید راندن دگراندیش یا مخالف سیاسی، فرهنگی و عقیدتی از محل زندگی اش تعریف شده است. تبعید می تواند درون مرزهای سیاسی و جغرافیایی یک کشور اعمال شود (Internal Exile) و یا تبعیدی به خارج از مرزهای سیاسی و جغرافیایی کشورش فرستاده شود (External Exile). تبعید گاه به طور مستقیم و آشکار با اعمال زور، به عنوان تنبیه (Punishment) از سوی حکومت های خود کامه اعمال می شود، و گاه خطر مرگ، شکنجه و زندان به دلیل ادامه ی مبارزه با قدرتی برتر یا خودکامه، فرد یا جمعی را به ناچار به "خود تبعیدی" و یا "نفی بلد" و امی دارد (Self Exile). (۱)

در چارچوب بحث این مقاله با اتکا به تعریف ارایه شده تبعیدی کسی ست که به دلیل دگراندیشی سیاسی، فرهنگی، عقیدتی و قومی، و مخالفت سیاسی، فرهنگی و عقیدتی با حکومت اسلامی، زندگی اش در ایران با خطر مرگ، زندان و شکنجه مواجه شده باشد. تبعیدی در تبعید گاه اش نیز به دگراندیشی و مخالفت اش ادامه می دهد. تبعیدی به دلایل شمرده شده، قادر به بازگشت به ایران نیست.

واژگان حدوداً "همسنگی نیز همراه با تبعید و مترادف آن بکار برده شده است، که مهاجرت ناگزیر (و انواعی از آوارگی) نمونه اند، تبعید اما بار سیاسی، فرهنگی و عقیدتی بیشتری از مترادف های اش حمل می کند. (۲) مهاجرت داوطلبانه نیز نوعی جابه جایی محل زندگی ست با این تفاوت که هیچکدام از اجبارهای ذکر شده سبب جابه جایی این نوع مهاجر نیست. نوجویی، کسب و کار و تحصیل، رفاه بیشتر، تنوع طلبی و خوش نشینی، برخی از عوامل این نوع مهاجرت هستند. در ایران این نوع مهاجرت، به ویژه به اروپا و امریکا، از دوران رژیم محمد رضا شاه گسترش چشمگیری یافت، روندی که پس از انقلاب بهمن پر دامنه تر و گسترده تر شد.

تبعید دگراندیشان و مخالفان سیاسی، فرهنگی و عقیدتی در ایران عمری تاریخی دارد. تاریخ وطن ما، پیش و پس از حمله ی اعراب به ایران، بارها شاهد انواع تبعیده‌ها، مهاجرت های ناگزیر و آوارگی در درون و بیرون و بیرون مرزهای جغرافیایی مان بوده است. (۳) از انقلاب مشروطه به این سو نیز این روند ادامه یافته است، و بسیاری از دگراندیشان، و مخالفان سیاسی و عقیدتی ی حکومت ها تن به تبعید سپردند، در این میان اما محمد رضا شاه مبتکر نوعی تبعید " متمدنانه " و " آریامهری " نیز بود. او به کسانی که موافق نظرات و رفتار او نبودند، پیام داد بیایند پاسپورت هایشان را بگیرند و از ایران خارج شوند! حکومت اسلامی اما به تبعید ابعاد و وسعتی نمونه وار داده است.

در حکومت اسلامی پدیده های تبعید و تبعیدی مترادف و تداعی کننده ی دگراندیشی، سیاست، عقیده (ایمان)، فرهنگ و هنر ممنوع اند. تبعید دگر اندیشان و مخالفان به خارج از کشور، در ابعادی میلیونی از دستاورد های " تاریخی " حکومت اسلامی ست. پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، تشدید اختناق سیاسی، و فشار های اجتماعی، فرهنگی و هنری، مذهبی و قومی سبب شدند تا میلیون ها ایرانی، که علیه چنین اختناقی مبارزه و فعالیت می کردند، برای گریز از مرگ، زندان، شکنجه، و محرومیت های سیاسی، فرهنگی و هنری، اجتماعی، مذهبی و قومی ایران را ترک کنند و برای ادامه ی زندگی و فعالیت هایشان در خارج از مرز های ایران پناهگاهی دست و پا کنند. در این میان کوشندگان سیاسی، فرهنگ سازان و فرهنگ ورزان و هنرمندان، به ویژه اهل قلم، بخش بزرگی از تبعیدیان را شامل شده اند.

در حکومت اسلامی پدیده تبعید مستقیم یا تبعید با اعمال زور به عنوان تنبیه وجود نداشته و ندارد. حکومت اسلامی ایران به جای تبعید دگراندیشان و مخالفان، آنان را زندانی، شکنجه و اعدام کرده و می کند. تبعیدیان حکومت اسلامی برای رهایی از خطر زندان، شکنجه و مرگ، و ادامه ی فعالیت های سیاسی، فرهنگی، عقیدتی و قومی پیش از آنکه دستگیر شوند از ایران گریخته اند و به ناگزیر تن به " خود تبعیدی " داده اند.

تبعید، تبعیدی و ادبیات تبعید

ویژگی، دامنه و گستره ی پدیده های تبعید و تبعیدی سبب شده است تا این پدیده ها از زوایای مختلف مورد بحث و بررسی قرار گیرند (۴). در این مقاله به اختصار به این پدیده هادر حوزه ی فرهنگ و هنر، به ویژه ادبیات تبعید پرداخته می شود، و به نظر ها و دیدگاه های اهل قلم حکومتی، اهل قلم داخل کشور، اهل قلم مهاجر (مهاجر داوطلب)، و اهل قلم تبعیدی نسبت به تبعیدیان و ادبیات تبعید اشاره می شود.

۱- نظر ها و دیدگاه های اهل قلم وابسته به حکومت اسلامی در رابطه با تبعید و اهل قلم تبعیدی روشن است. نفی وجود چنین پدیده هایی نخستین واکنش اهل قلم حکومتی ست. در نگاه این جماعت در حکومت اسلامی چیزی بنام تبعید وجود ندارد و اهل قلم تبعیدی مشتکی مجرم سیاسی و فرهنگی هستند که فعالیت های شان در خارج از ایران نه تنها فاقد ارزش بل که در خدمت استکبار جهانی قرار دارند. اهل قلم حکومتی در دروغ پردازی، تهدید، اتهام زنی، ارباب و حتا تحریک و یاری رساندن به تدارک قتل اهل قلم تبعیدی نقش ایفا کرده اند (قتل شاعر و خواننده گرانقدر فریدون فرخزاد، و روز نامه نگار بتبعیدی رضا مظلومان - کوروش آریا منش - دو نمونه است). اظهار نظر ها و خط دادن های حسین شریعتمداری، یوسفعلی میر شکاک، مهدی جباری، مهدی نصیری، مهدی رستگار، احمد عزیزی، عباس سلیمی نمین، شمس آل احمد و.... و دیگر نویسندگان روزنامه های کیهان، جمهوری اسلامی، شلمچه، جبهه و... و برنامه سازان برنامه های رادیویی و تلویزیونی سراب، چراغ، هویت (همچون سعید امامی) و اعضای " انجمن قلم حزب الله " و.... مشتکی از همین دست از قلم به دستان حکومتی هستند. این مجموعه در خارج از کشور نیز نشریات (کیهان هوایی و...) و برنامه های رادیویی و تلویزیونی و تشکل های شان را برای پیشبرد وظایف گفته شده راه اندازی کردند.

در کنار اهل قلم حکومتی ی بنیادگرا، جماعتی از اهل قلم اصلاح طلب نیز، که بتدریج تن به مهاجرت داوطلبانه (و برخی مهاجرت ناگزیر) دادند با راه اندازی تارنما و رادیو، در برخورد با تبعید و تبعیدی و اهل قلم تبعیدی، بخشی از وظایف اشاره شده را به سیاقی دیگر پیش می برند. (به این موضوع در جای دیگر پرداخته خواهد شد).

۲- در میان فرهنگ سازان، فرهنگ ورزان و هنر مندان مستقل در داخل کشور، به ویژه اهل قلم، دو نظر و دیدگاه در باره تبعید و تبعیدی وجود داشته و دارد. بخش کوچکی از اینان نگاهی واقع بینانه و سنجیده به این دو پدیده داشته اند، این بخش ضمن مسیول دانستن حکومت اسلامی به عنوان عامل بروز پدیده ی تبعید و تبعیدی طی

۲۸ سال گذشته، تلاش‌ها و دستاوردهای فرهنگی و هنری تبعیدیان را مطالعه، بررسی، نقد و معرفی کرده‌اند، دستاوردهایی که پاره‌ای از فرهنگ و هنر میهن‌مان می‌دانند. برای نمونه:

امیرحسن چهل‌تن در زمره‌ی نخستین کسانی بود که در مجله‌ی آدینه در باره آثار اهل قلم در خارج کشور نوشت: "همه این آثار در همین خانه ریشه دارند. سخن همه اغلب از اینجاست و سرانجام دیر یا زود تأثیرات خود را در جریان ادبی در ایران نیز به جا خواهد گذاشت" (۵)

محمود دولت‌آبادی نیز نگاهی امیدساز به ادبیات تبعید داشته است: "بدون شک از میان انبوه شعر و داستان‌هایی که نویسندگان و شعرای ما در خارج از کشور می‌نویسند، و حتی ما اهل قلم همه‌شان را نمی‌شناسیم، آثار درخشانی ظهور خواهد کرد." (۶)

احمد شاملو پس از یک مصاحبه جنجالی و اظهار نظر سوال‌برانگیز پیرامون مهاجرت به خارج از کشور در مصاحبه‌های دیگرش ضمن تلاش در تصحیح و تدقیق نظر خود، به وضع فرهنگی ایرانیان تبعیدی و مهاجر به خارج از کشور نگاهی نقادانه داشت: "... شاعران و نویسندگان کوشایی را هم در اروپا و آمریکا و از نزدیک و دور شناختم که پاره‌ی‌ی‌شان سخت نوید دهنده و امیدوارکننده‌اند و پاره‌ی‌ای این مرحله را پشت سر گذاشته‌اند. اگر اسمی نمی‌برم برای جلوگیری از هفتاد من کاعذ شدن گفت و گو است..." (۷)

سیمین بهبهانی (۸) و شمس لنگرودی (۹) نیز ضمن معرفی و ارزشمند دانستن بسیاری از آثار تبعیدیان، از فعالیت فرهنگی و هنری تبعیدیان به نیکی یاد کرده‌اند.

حسن میرعابدینی نیز چند صفحه‌ای از جلد سوم، از مجموعه‌ی سه‌جلدی "صد سال داستان نویسی ایران"، را به موضوع مهاجرت و "ادبیات خارج از کشور" اختصاص داده است. میرعابدینی ضمن اشاره به رمان "دال" از گلابدره‌ای، "ثریا در اغما" از اسماعیل فصیح و داستان کوتاهی از نویسنده‌ی تبعیدی، نسیم خاکسار (سگی زیر باران، آدینه ۱۳۷۰)، به نام‌های برخی از اهل قلم تبعیدی نیز اشاره کرده است. (۱۰)

سوی دیگر، برخی از اهالی قلم و هنرمندان در داخل کشور اما، غیر واقعی، نسنجیده و "روانشناسانه" با تبعید و تبعیدیان، و عملکرد و آثار قلمی‌شان برخورد کرده و می‌کنند.

۳- بخشی از فرهنگ‌سازان و فرهنگ‌ورزان و هنرمندان اهل قلم، که داوطلبانه به خارج از کشور مهاجرت کرده‌اند نیز پیرامون تبعید و تبعیدیان و ادبیات تبعید اظهار نظر کرده‌اند. این مجموعه که برای نوجویی، کسب و کار و تحصیل، تنوع‌طلبی و خوش‌نشینی به خارج از ایران سفر کرده‌اند، به کار فرهنگی و هنری نیز پرداخته‌اند. فرهیختگان و اهل قلم این طیف از مهاجرین، ادبیات مهاجرت را پدید آورده‌اند.

۴- فرهنگ‌سازان، فرهنگ‌ورزان و هنرمندان تبعیدی نیز پدیده تبعید و تبعیدی، و عملکرد و آثار تبعیدیان را مورد بحث، بررسی و نقد قرار داده‌اند. در عرصه ادبیات تبعید ده‌ها مقاله پژوهشی و چندین اثر به زبان فارسی، انگلیسی، آلمانی، فرانسه و دیگر زبان‌های خارجی توسط پژوهشگران فرهنگی و هنری، سیاسی، فلسفی پیرامون پدیده تبعید و تبعیدی، و هزاران اثر خلق شده توسط اهل قلم تبعیدی، منتشر شده است. از میان نقد و بررسی‌های منتشر شده پیرامون تبعید و آثار قلمی تبعیدیان، آثار پژوهشی منتقد گرانقدر ملیحه تیره گل، به ویژه "مقدمه‌ای بر ادبیات تبعید"، علی‌رغم لغزش و کاستی‌اش، کاری ست‌کارستان و غرور‌انگیز (۱۱). در این عرصه بررسی‌ها و نقد‌های نسیم خاکسار (۱۲)، محمود فلکی (۱۳) و اسد سیف (۱۴) و بهروز شیدا نیز ارزشمند و قابل‌اتکا هستند.

پوشیده نیست که در پاره‌ای از نوشته‌ها و نقد‌ها برخی از اهل قلم تبعیدی با ادبیات تبعید شیفته‌وار و غلوآمیز برخورد کرده‌اند، و برخی دیگر غیر واقعی و نسنجیده به نفی ارزشی ادبیات تبعید پرداخته‌اند.

زنده یاد نادر نادرپور در تبعید گفته است: "این هم از نیشخند‌های تقدیر ماست که شعر راستین فارسی را- در این روزگار- بیرون از مرز‌های ایران باید یافت" (۱۵)

"...تحلیل‌های تیوریک، و تفسیر‌های ادبی، به وسیله متخصصان فن، که از داخل یا خارج از ایران، بوسیله بنیادها، انجمن‌ها و کانون‌های فرهنگی دعوت می‌شوند، انجام می‌گیرد، و شاید اغراق نباشد اگر بگویم که در این زمینه، ادبیات تبعید از ادبیات مادر غنی‌تر است." (۱۶)

از سوی دیگر، بهمن سقایی، نویسنده‌ی تبعیدی در نقد مجموعه داستان "بختک‌های شیرین" از نویسنده‌ی تبعیدی، عباس سماکار در مطلبی با عنوان "ادبیات یا توهم؟ ادبیات تبعید را کاریکاتوری از ادبیات می‌داند چرا که به نظر ایشان: "...یک نوع ژورنالیسم ساده‌انگارانه سیاسی، قالب‌های فرسوده و از کار افتاده، عاری از هر گونه جنبه‌های زیبایی‌شناختی، با موضوعاتی نخ‌نما شده، نوعی نوستالژی غبار گرفته قالبی و....." ادبیات تبعید را شکل داده است. (۱۷)

بدون تردید ادبیات تبعید حاوی نقاط قوت و ضعف است، اما داوری نادر نادرپور و بهمن سقایی، داوری هایی دقیق و منصفانه به نظر نمی رسند.

در این مقاله از میان ۴ نوع برخورد فوق، روی نظرها و دیدگاه های ۲ گروه، یعنی: "بخشی از اهل قلم و هنرمندان داخل کشور"، و "مهاجرین داوطلب" در باره تبعید، تبعیدی و ادبیات تبعید، و نیز چرایی این دست اظهار نظر ها و دیدگاه ها، مکتب خواهم کرد.

نمونه هایی از برخوردهای غیر واقعی و نسنجیده با تبعید، تبعیدی و ادبیات تبعید

۱- نظرات و دیدگاه های بخشی از اهل قلم و هنرمندان داخل کشور:
از سوی برخی از فرهنگ سازان، فرهنگ ورزان و هنرمندان داخل کشور، برخورد های مغرضانه و ناشی از بی اطلاعی و نیز آلوده به پیشداوری نسبت به پدیده تبعید، تبعیدی، و به ویژه اهل قلم تبعیدی مطرح شده است. (این دست برخوردها به دلایل متعدد از سال های ۷۵-۱۳۷۴ کاهش یافته است و جای خود را به نوعی دیگر برخورد داده است که در همین مقاله به آن ها اشاره خواهد شد.)

از نخستین کسانی که پیرامون تبعید و مهاجرت نظر داد احمد شاملو بود. شاملو که پیش از انقلاب ۳ سال در خارج کشور علیه سانسور و اختناق شاهنشاهی فعالیت کرد، در سال ۱۳۶۶ در مصاحبه ای در پاسخ به سوال محمد محمد علی که در بخشی از سوال اش پرسیده بود: "... در چند سال اخیر جمعی از شاعران و نویسندگان ما به خارج کشور کوچیده اند، شما چه احساسی داشته اید که مانده اید؟"، گفت:
"... راستش بار غربت سنگین تر از توان و تحمل من است. همه ریشه های من در این باغچه است، و این ریشه ها آنقدر عمیق در خاک فرو رفته اند که جز به ضرب تبر نمی توانم از آن جدا بشوم، و خود نگفته پیدا است که پس از قطع ریشه به بار و بر چه امیدی باقی خواهد ماند. شکفتن در این باغچه میسر است و ققنوس تنها در این اجاق جوجه می آورد. وطن من اینجاست... دیگران خود بهتر می دانند که چرا جلای وطن کرده اند. من اینجایی هستم، چراغم در این خانه می سوزد، آبم در این کوزه ایاز می خورد و نانم در این سفره است..." (۱۸)

برخی از تبعیدیان نسبت به گفته های شاملو واکنش نشان دادند و در مقاله های متعدد خطاب به شاملو نوشتند که چراغ همه ی تبعیدیان در آن خانه می سوزد، و شاملوی عزیز هم نیک می داند چرا تبعیدی جلای وطن کرده است. (۱۹)

مجله آدینه، که سردبیرش فرج سرکوهی نیز سرانجام تبعیدی شد، گفته های شاملو را به گونه ای اغراق آمیز به دهن کجی ای به تبعیدیان بدل کرد:

"... در تاریخ هر کشوری، مقاطع حساس و دوران سازی وجود دارد و گاه کلامی، جمله ای چنان جوهر آن را بیان می کند و روح زمانه را در گرایش بنیادین چنان به تصویر می کشد که آن کلام از چارچوب معنی عادی خود در می گذرد و با پذیرش عمومی خود را به بیانی تاریخی و ماندنی بر می کشد. چنین جملاتی بیشتر در نقطه عطف های تاریخی بر زبان هنرمند یا متفکری درد آشنا جاری می شود..... نام احمد شاملو، شاعر بزرگ ایرانی، نه به دلیل شعر های جاودانه اش، که به دلیل بیان چنین جمله ای در سال ۶۷ نیز بر سر زبان ها بود. شاعر بزرگ ایران در مصاحبه ای که در مجله آدینه چاپ شد گفت "من اینجایی هستم، چراغم در این خانه می سوزد" این کلام چنان در گرفت و تکرار شد که بسیاری حال و زمانه و عزم و اراده خود را در آن یافتند." (۲۰)

شاملو حدود سه سال بعد از مصاحبه ی مذکور در مصاحبه ای دیگر در باره ادبیات مهاجرت و تبعید چنین نظر داد:

"..... در زمینه ی فعالیت ادبی مثلاً تا آنجا که من دیدم مجلاتی منتشر می شود، چه فصلی، چه ماهانه، چه عندالاقضاء، که غالباً "آکادمیک" است، یعنی بی تعارف بیش تر به درد خود نویسندگان اش می خورد..... شاعران و نویسندگان کوشایی را هم در اروپا و آمریکا و از نزدیک و دور شناختم که پاره بی سخت نوید دهنده و امیدوار کننده اند و....." (۲۱)

رضا برهانی، که خود در دوران شاه تن به تبعید داده بود، و در حکومت اسلامی نیز به خیل تبعیدیان پیوست، پیش از تبعیدی شدن اش سرود:

"به مردمان خرد مند اگر اشاره کنند

که در دو قرعه - یکی مرگ دیگری تبعید-

گزین کنند یکی را که بهترین باشد
همه شتاب کنند آن سوی قلمرو مرز
و این طبیعت آن هاست
و این طبیعت ما نیست." (۲۲)

نه فقط رضا براهنی، برخی دیگر از اهالی فرهنگ و هنر به مانند منصور کوشان (رمان محاق)، مهستی شاهرخی (رمان خاطرات سروها و نخلها) و روزنامه نگارانی چون مسعود بهنود و برخی دیگر از نویسندگان آدینه و گردون و سایر نشریات مستقل فرهنگی و هنری نیز با برداشت‌هایی غیر واقعی از تبعید و تبعیدی نظرها و تصاویری نادرست از تبعید و تبعیدی ارائه دادند. (البته اینان نیز سرانجام به جامعه‌ی تبعیدی و مهاجر پیوستند). در این میان اظهار نظر مسعود بهنود، نشان از کم‌دقتی و بی‌توجهی ناباورانه‌ی این روزنامه‌نگار با تجربه در پرداختن به موضوعی مهم، داشت. ایشان برای نشان دادن فلاکت و بیچارگی آوارگان (بخوانید تبعیدیان و مهاجرین) نوشتند: "... بنگرید از اجتماع یک میلیون نفر ایرانی در خارج کشور که در صد عمده‌ای از آنها تحصیل کرده‌گان همان دیار و متخصصان و صاحبان دانشنامه‌های پر آوازه بوده‌اند، تنها دو نفر در ینگه دنیا و فرنگ نامدار شده‌اند، یکی در بوتیک داری و دیگری در زمین تنیس....." (۲۳).

اظهار نظرها و داوری‌های غیر واقعی و نسنجیده در باره تبعید و تبعیدیان در آثار اسماعیل فصیح (ثریا در اغما)، بهرام بیضایی (فیلمنامه آقای لیر) محمود گل‌آبرده‌ای (رمان دال) (۲۴)، هوشنگ گلشیری (آینه‌های در دار) (۲۵) و.... و نوشته‌های روزنامه‌نگارانی چون غلامحسین ذاکری و نویسندگان دنیای سخن (مرگ تکلیف) (۲۶) و.... نیز دیده می‌شد.

سیاهه‌ای از این دست نمونه‌ها می‌توان ارائه داد، که تنها به چند نمونه‌ی دیگر اشاره می‌کنم:
کیومرث منشی زاده گفته است:

"در روزگار ما دیگر بر خلاف سابق چیز چندان جالب توجهی در جا‌های دیگر یافت نمی‌شود که به خاطر آن مهاجرت را کسی پذیرا بشود، چرا که حد اعلای تمدن سانویچ است و این هم که در همه جا هست.... سخن کوتاه که هر چه در آنجا (خارج از ایران) هست در ایران هم هست جز احساس غربت... (۲۷)
سیمین بهبهانی، علیرغم نگاه آگاهانه و منصفانه‌اش به پدیده تبعید، سروده است:

"بروید تا بمانم، بروید تا بمانم

که من از وطن جدایی به خدا نمی‌توانم

من و کنج این پریشان، به دیار سقله کیشان

نروم که مهر ایشان، به گداوشی ستانم." (۲۸)

ویا فریدون مشیری نیز سروده است:

"گویند فیل را

هر کجا رها کنند،

یک راست رو به جانب هندوستان رود

اورا، سوی دستان برد

در حیرتم، هنوز و همیشه، که آدمی

آسان چگونه از وطن خویش بگذرد

و آنجا رود که نام وطن را نیاورد!" (۲۹)

محمد علی سپانلو در گفت و گویی با اسماعیل نوری علاء گفته است:

"شاعر و نویسنده مهاجر پس از مدتی می‌پوسد... (زیرا) که فراگرد رشد او به هر حال متوقف می‌شود" (۳۰)

داوری‌های نسنجیده تا آن حد پیش رفت که گفته شد: "هر کس از مادرش قهر می‌کند یک کتاب تحویل ادبیات

مهاجرت می‌دهد"، "عصر قلم آشوب است، یعنی که آشوب قلم، هر کس قلم را برداشته و به خیالش رسیده قلمزن

است"، و یا... اشکال نویسندگان آن سو این است چون دست‌شان باز است، هر چه می‌خواهد دل تنگ‌شان می

گویند، پس عقده‌گشایی یا افشاگری را با داستان اشتباه می‌کنند." (۳۱) "خوشمزه است که شاعران مخابراتی

خارج کشور هم داریم" (۳۲)

و "شاه" کار، گفته‌های آیدین آغداشلو است:

"کوچ کرده‌ها بر این باور بودند که با تغییر سرزمین، مجال دست‌رسی به آن معنا و مفهوم مخفی و دور از

دسترس مانده‌ی در درون، فراهم خواهد آمد. خیال کردند، و هنوز هم می‌کنند، که جغرافیا، جایگزین تاریخ می

شود". آغداشلو بر این اساس بر تمامی هنرمندان خارج از کشور می‌تازد که چرا آنجا مانده‌اند. همان کاری را که

آنجا می‌کنند، در ایران نیز میسر بود و نمونه اردشیر محمص را می‌آورد و اینکه "صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شود نیم ساعت راه می‌رود. بعد شروع می‌کند به نقاشی تا آخر شب. بعدش هم می‌خوابد. زندگی اجتماعی محدودش، در همین شکل، می‌توانست در ملایر و کنگاور هم بگذرد و فرقی نمی‌کرد." (۳۳)

یا در جایی دیگر گفته است:

"شما کسانی که ایران را ترک می‌کنید بعد در خارج برای حفظ میراث فرهنگی و ادبی مملکت نشریه بیرون می‌دهید، مقاله می‌نویسید و یا می‌خواهید هنرمندان این آب و خاک را بشناسانید، بسیار از حقایق این سرزمین دور هستید به اعتقاد من، نه گزینش شما درست است و نه بحث‌ها و نتیجه‌گیری‌هایتان. این جا مال شماست، اما رهایش کرده‌اید و رفته‌اید و چون رفته‌اید غریبه شده‌اید.....داوریها و برداشت‌های شما به عمق و حقیقت زندگی ما نزدیکی زیادی ندارد." (۳۴)

هانی بال‌الخاص در باره "مهاجرت و مهاجرین" گفته است:

"... معروفی حرف خیلی قشنگی زد، از جمال زاده که: من به جمال زاده هیچ احساسی ندارم. آدمی که حدود یک قرن عمرش را در سوییس گذرانده، اصلاً" وضعیت ایران را درک نمی‌کند، درد و رنج مردم را نمی‌شناسد. به عنوان یک نویسنده مثلاً" ایرانی برای وطنش چه کار کرده؟.... اردشیر محمص از همه فعال‌تر کتاب چاپ می‌کند، ولی یک چیز کم دارد. در بین مردمش نیست..... این‌ها همه جمال زاده هستند....." (۳۵)

اسماعیل خوبی، شاعر تبعیدی، در نگاهی به پاره‌ای از این دست برخوردها گفته است:

"..... اما بدی کار در این است که ما غربت‌گزیدگان، از میهمانان فرهنگی گرانمایه و گرامی‌خویش نیز، گاه‌گاه سخنانی می‌شنویم و رفتارهایی می‌بینیم که، بر زخم همیشه تازه‌ی دل ما مرهمی نمی‌گذارند که هیچ، نیش‌هایی به ما می‌زنند زهر آگین‌تر از نیشخندهای تلویزیون‌های آخوندی، در برنامه "سراب".

نمونه‌وار می‌گوییم:

آقای احمد شاملو، در روشنگری این که چرا در ایران مانده است، به همین بس نمی‌کند که بگوید: "چراغ در این خانه می‌سوزد"، به جا و روا می‌بیند که، بی‌درنگ، خنجری هم به جگر خون‌شده‌ی بتعیدیان بزند، با گفتن سخنی بدین معنا که آنان که از ایران رفتند لابد خودشان می‌دانستند چرا می‌روند. انگار شما یکی - شاملو جان! - هیچ نمی‌دانستی که، اگر می‌ماندیم چه بر سرمان می‌آوردند؟! این خود را به ندانستن زدن چه معنا می‌تواند داشته باشد؟ و چه انگیزه‌ای؟

یا آقای محمود دولت‌آبادی، میهمان ارجمند ما غریبان، بر چشم ما می‌نشیند و چشم بر هستی و کار ما می‌بندد: که یعنی ول معطل‌اید، هیچ نشده‌اید و هیچ نخواهید شد.

یا خانم شهرنوش پارسی‌پور، در لندن، شبی، از خود من می‌پرسد:

چرا بر نمی‌گردی ایران؟

می‌گوییم: برای این که نمی‌خواهم تکه پاره‌ام کنند.

خوب، تکه پاره‌ات کنند، چه می‌شود؟!!

می‌کشند می‌برندم توی تلویزیون، می‌شوم "اسماعیل خوبی سابق"!

یا استاد خودم، جاودان‌یاد، مهدی‌اخوان ثالث، در شهرهای اروپا شاعران ایرانی جوانی را که به خود اجازه داده بودند نمونه‌هایی از شعر خود را برای استاد بخوانند "عنتر" های گستاخی - لایب- دیده بود که "پیش‌لوطی معلق می‌زنند". به ایران هم که برگشت..... بگذریم.

آقای دکتر رضا برهانی، در شب شعر خود در لندن، می‌خواند:

ترک وطن طبیعت من نیست"

می‌گوییم: آخر، دکتر جان! آدم حیوان نیست که "طبیعت" ویژه‌ای داشته باشد. و تازه، شما یکی دیگر، نباید چنین حرفی بزنی، مگر خودت به زمان ستم‌شاهی، از ایران به امریکا پناه نبردی؟ فراموش کردی؟

یا از آقای هوشنگ گلشیری (یا فرقی نمی‌کند - شاید از بزرگوار دیگری همچون) در به یادم نیست کدام ماهنامه سخنی خواندم بدین معنا که: اکنون هنگام آن است که سخنانی بگوییم با کسانی که وطن خود را در چمدان نمی‌گذارند و برش نمی‌دارند با خود ببرند....." (۳۶)

ادامه دارد

زیر نویس و برخی از منابع:

۱- در ۱۰ فرهنگ فارسی، انگلیسی و آلمانی من معنا و تعریف "تبعید و تبعیدی" و انواع تبعید را تقریباً یکسان دیدم. تار نمای زیر نیز در همین رابطه ساده ترین و جمع و جور ترین است:

www.en.wikipedia.org/wiki/Exile

۲- حکومت ها برای انتقال زندانیان غیر سیاسی به زندان های بدتر، و یا انتقال مجرمین غیر سیاسی به مناطق بد آب و هوا و دور افتاده از واژه تبعید و تبعیدی استفاده می کنند!

۳- مهدی خانباها تهرانی، سلسله گفتار: "حکایت ایران مهاجر پذیر و ایرانی مهاجر"، ایران تایمز (سپتامبر ۱۹۹۶) ، شهروند و نکوور (شماره ۲۶۲، ۵ مرداد ۱۳۷۵)

- منوچهر پارسا دوست، شاه اسماعیل اول، پادشاهی با اثر های دیر پای در ایران و ایرانی، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵

- اسماعیل وفا یغمایی، شاعران مهاجر و یک تجربه تاریخی، ایران زمین (هفته نامه) سال ۱۳۷۶

- محسن حیدریان، ریشه های تاریخی مهاجرت ایرانیان به خارج کشور، ایران تایمز، شماره های ۳۸-۱۲۳۷، مرداد ۱۳۷۴

۴- در حوزه ی فرهنگ و هنر تبعیدی می توان عرصه های گونه گون را بررسی و نقد کرد. برای نمونه: با بحث و بررسی پیرامون تشکل های مختلف فرهنگی و هنری تبعیدی و نقد عملکرد شان (کانون نویسندگان ایران در تبعید، انجمن قلم ایران در تبعید و.....) می توان ضعف ها و قوت های این تشکل ها و فعالین شان را شناخت، و در راه رفع آن ها گام برداشت.

۵- امیر حسن چهل تن، "آن سوی مرز چه می گذرد"، آدینه شماره ۵۹

۶- محمود دولت آبادی، در گفت و گو با شاهرخ تویسرکانی، دنیای سخن، تیرماه ۱۳۷۰

۷- احمد شاملو، گفت و گو با مسعود خیام در بوستون امریکا، به نقل از دنیای سخن، شماره ۳۸، بهمن ۱۳۶۹

۸- سیمین بهبهانی، مجله ی دنیای سخن، شماره ۳

۹- شمس لنگرودی، نگاهی به بحران در شعر فارسی و شعر شاعران دور از وطن، ماهنامه معیار، شماره ۲۶، مهر ماه ۱۳۷۷

۱۰- حسن میر عابدینی، صد سال داستان نویسی در ایران، جلد سوم، نشر چشمه، ۱۳۷۷

۱۱- ملیحه تیره گل، مقدمه ای بر ادبیات فارسی در تبعید ۱۳۷۵-۱۳۵۷، چاپ اول ۱۳۷۷. (تیره گل جلد دوم مقدمه ای بر ادبیات تبعید را نیز آماده انتشار کرده است، برای آگاهی بیشتر به مطلب و مصاحبه ی ایشان در رابطه با این مجموعه به تارنمای "اثر" مراجعه کنید.

www.asar.name

۱۲- نسیم خاکسار، ما و جهان تبعید، نشر باران، ۱۳۷۸

۱۳- محمود فلکی، مجموعه مقاله ها، انتشارات سنبله (هامبورگ) ۱۳۷۵

۱۴- اسد سیف، ذهن در بند، انتشارات باران، سال ۲۰۰۲

۱۵- نادر نادرپور، روزگار نو، آبان ۱۳۷۱

۱۶- ملیحه تیره گل، مقدمه ای بر ادبیات تبعید

۱۷- بهمن سقایی، ادبیات یا توهم؟، آرش شماره ۲۸، خرداد ۱۳۷۲

۱۸- احمد شاملو، مصاحبه با محمد محمد علی، آدینه، شماره ی ۱۵، مرداد ۱۳۶۶

۱۹- مسعود نقره کار (آرش)، در حاشیه مصاحبه های احمد شاملو و محمود دولت آبادی، نشریه راه کارگر، شماره ۷۲، اسفند ۱۳۶۸

۲۰- آدینه، شماره ۳۳، نوروز ۱۳۶۸، ص ۱۱

۲۱- احمد شاملو، گفت و گو با مسعود خیام در بوستون امریکا، به نقل از دنیای سخن، شماره ۳۸، بهمن ۱۳۶۹

۲۲- شاعران مهاجر و مهاجران شاعر، گرد آورنده میرزا آقا عسگری، ص ۴۵۱

۲۳- مسعود بهنود، دنیای سخن، شماره ۵۵، و آدینه شماره ۲۳

۲۴- در باره این رمان ها ریک به مقاله ی "سیمای مهاجرین در ادبیات امروز"، از اسد سیف در مجموعه مقاله ی "ذهن در بند"، انتشارات باران

۲۵- ریک به مقاله پرویز حسینی با عنوان "نسلی در آینه" گردون، شماره ۳۱-۳۲، آبان ماه ۱۳۷۲

- ریک به مقاله ی ر- فراهانی "آینه های در دار، یک تسویه حساب"، آرش شماره ۳۱، مهر ماه ۱۳۷۲

- ۲۶- مرگ تکلیف , پیرامون علل فرو پاشی خانواده های ایرانی در غربت , دنیای سخن , شماره ۵۵
۲۷- کیومرث منشی زاده , " چرا بروم؟ " آدینه شماره ۴۹ , شهریور ۱۳۶۹
۲۸- منبع شماره ۱۹
۲۹- " سواری دیگر از کاروان ادب ایران رفت " , ایران استار (کانادا), شماره ۳۳۵ , اکتبر ۲۰۰۰
۳۰- پویشگران , شماره ۴ , آذرماه ۱۳۷۱
۳۱- هوشنگ گلشیری, آدینه , شماره ۵۰-۵۱ , مهر ۱۳۶۹
۳۲- مسعود خیام , " فضا از شعر اشباع شده " , دنیای سخن , شماره ۶۴ , ۱۳۷۴
۳۳- آیدین آغداشلو, " همان نشویم که می خواستیم " , آدینه ؛ شماره ۴۹
۳۴- آیدین آغداشلو, "در این صف که می بینی, عاشق تر منم" , ماهنامه پر, شماره ۹۹ , سال ۱۳۷۳
۳۵- مجله گردون , شماره ۳۳-۳۴ , سال چهارم , اردیبهشت ۱۳۷۲
۳۶- مجله آرش (پاریس) , شماره ۳۹-۴۰ , سا ۱۳۷۳